۱۴۴

سلسله درسهای عرفانی

هُوَ
۱۲۱

# گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

وقتی کسی قصد تشرّف دارد، اصلاً ممکن است که حتّی قبل از تشرّف هم حالاتش یک‌طوری باشد مساعد تشرّف و خودش مشرّف باشد. یک مثالی بزنم که در مورد همه‌ی جنگ‌ها، همه‌ی اشخاص ممکن است مصداق پیدا کند ولی در تاریخ که من خواندم، راجع به طلحه است. ما طلحه و زبیر را بد می‌دانیم. البتّه این را توجّه بکنید که بی‌خود به یکی لعن کردن یا بد گفتن نداشته باشید. سؤالاتی پرسیده بودند از مرحوم میرزای قمی مجتهد مسلّم و مرجع همه، خیلی هم مشهور است، آدم خیلی باهوشی بود، همین میرزای قمی بود که از یکی از دهات گیلان رفته بود تحصیل و عتبات کربلا و نجف و برگشته بود. بعد آن داستان مار که آن مجتهد دیگر محل، از روی حسادت گفته بود این آقا سواد ندارد. مجلسی ترتیب دادند و بعد به میرزای قمی گفتند: مار چیست؟ تو که بلدی، بنویس مار. این نوشته بود مار: «میم»، «الف» و «ر». بعد گفتند: خودت بنویس، این کاغذ را برداشت و عکس یک مار را کشید و گذاشت جلوی مردم. گفت: این مار است یا این مار است؟ گفتند معلوم است آنکه یک خطی است. گفت این آقا سواد ندارد، مار را اینطوری نوشته، خلاصه بیرونش کرده بودند. این را در کتب شرح حال علما می‌نویسند، چیزی نیست که بگویند به آنها بستند. میرزا رفته بود پیش استادش گفته بود که اینطوری شده، من را بیرون کردند می‌گویند: بی‌سوادی. مشهور است، می‌گویند به او گفته: تو پیش من درس فقه و اصول خواندی، اینها که در فقه و اصول نیست. این درسی که باید بخوانی اگر می‌خواهی مرجع باشی، آن درس را من ندادم حالا باید بمانی آن درس را هم یاد بگیری. این یک مدّت دیگر هم ماند و این‌دفعه دیگر ماهر شده بود. به قم برگشت، به دِه خودش نرفت. در آنجا ماند و مشهور شد به میرزای قمی.

این است که هر کاری، یک روش خاصّی دارد. آن کسی هم که می‌خواهد مشرّف بشود، اوّل باید بفهمد چه‌کار می‌خواهد بکند. می‌خواهد برود پیش کسی بیعت کند. بیعت یعنی چه؟ یعنی همان طرزی که زمان پیغمبر و ائمّه و حتّی بقیّه‌ی پیغمبران قبلی، مردم می‌رفتند تسلیم پیغمبر می‌شدند، اوامر او را اطاعت می‌کردند، برود همین کار را بکند. حالا تو که می‌خواهی این‌کار را بکنی باید مطمئن باشی که این آدم درستی است، حرف درست

می‌زنـد. اگـر نفهمـی، نـدانی و بخـواهی بیعـت کنـی، کـار خطـایی اسـت یعنـی بایـد بـدانی ایـن آقـا کـه تـو مـی‌خـواهی بیعـت کنـی، بگـویی جـان و مـال مـن در اختیـار خداونـد اسـت، آدم امینـی اسـت کـه جـان و مالـت را در اختیـارش مـی‌گـذاری؟ بایـد امـین باشـد. بعـد هـم مـی‌خـواهی بگـویی کـه ایـن جـان و مـال را کـه مـن در اختیـارت مـی‌گـذارم، در مقـابلش بهشـت مـی‌خـواهم. بایـد مطمئن بشوی که این آقا اختیار دارد که یک مثقال بهشت به تو بدهد. این اوّلش که من به خیلـی‌هـا گفـتم، توصـیه کـردم. گفـتم بایـد مطمـئن باشـید بـا اطمینـان کامـل پـا در ایـن راه بگذارید. حـالا ایـن کـار را کـردیم، وقتـی کـه بیعـت مـی‌کنیم بـه شما مـی‌گوینـد همیشـه بـه یـاد خـدا باشـید. پـس کـی نـان بخـوریم؟ کـی غـذا بپـزیم؟ کـی دعـوا کنیم؟ اینجـا ایـن بـرای کسـی کـه اوّل مطمـئن شـده، بیعـت هـم کـرده ولـی از ایـن فکرهـا گـاهی مـی‌آیـد کـه بـه‌قول مولـوی کـه مـی‌دانیـد مولوی مرید شمس تبریزی بود یعنی تسلیم او بود. می‌گوید:

صد هزاران بار بُبریدم امید، از که؟ از شـمس ایـن ز مـن بـاور کنیـد

اینطـوری هـم کـه مـی‌شـود. اینجـا تکلیـف چیسـت؟ بعضـی‌هـا اشـتباه کردنـد (کـه خیلـی کمتـر از قـدیم) کـه درویشـی را بـه ایـن مـی‌گرفتنـد کـه برونـد در کـوه، اتـاقی داشـته باشـند بـه‌کلّی از مـردم دور باشـند. ایـن درویشـی نیسـت. شـما خـود پیغمبـر را نگـاه کنیـد، ائمّـه را نگـاه کنیـد، همـه‌ی اینهـا بـه‌یـاد خـدا بودنـد. همـه‌ی اینهـا مـی‌گفتنـد کـه تمـام کارهـای جهـان در اختیـار خداونـد اسـت. معذلـک اینهـا همـین کارهـا را داشـتند، جنـگ هـم مـی‌رفتنـد یعنـی جنـگ، آدم مـی‌کشـد، آن کسـانی کـه بـه نظـر مـا آدم بودنـد ولـی در واقـع وسـواس الْخَنَّـاسِ بودنـد. چطـور؟ چـون وقتـی مـی‌گوینـد بـه یـاد خـدا، خـدا یـک وجـود جداگانـه‌ی مسـتقلی نیسـت. خـدا یـک فکـری اسـت کـه همیشـه هسـت. وقتـی مـی‌گوینـد خداونـد در ایـن جمـع نظـر مـی‌کنـد، بلـه! نـه اینکـه یـک گوشـه‌ی چشـمی دارد نگـاه مـی‌کنـد، نـه! یعنـی ایـن جمـع چـون بـرای خـاطر خـدا آمدنـد، خـدا یـک نفـر از اینهـا را اگـر مطمـئن باشـد، نظـر مـی‌کنـد، خـدا بـه آنهـا نظـر مـی‌کنـد یعنـی خـدا بایـد در فکـر شـما باشد، بدون اینکه بگویید.

خیلـی اشخاصـی هسـتند کـه همیشـه بـه یـاد خـدا هسـتند و کارهایشـان را مـی‌کننـد، بـدون اینکـه در لفـظ بگوینـد کـه بـه یـاد خـدا هسـتیم. خـود ائمّـه، خـود پیغمبـر، خیلـی از مردمـان هسـتند، همیشـه مطمـئن هسـتند کـه خداونـد مـی‌خواهـد. حتّـی مـثلاً مـی‌گوینـد فـردا مـی‌آیـم آنجـا، مـی‌گویـد: ان‌شـاءالله، ان‌شـاءالله. ان‌شـاءالله یعنـی اگـر خـدا بخواهـد ولـی اینهـا بـه زبـان نمـی‌آورنـد، در فکرشـان هسـت. ایـن فکـر هـم مـانع نـدارد کـه بـا افکـار دیگـر جمع‌آوری بشـود. شـما فـرض کنیـد کـه یـک شـربت در تابسـتان بـرای شـما درسـت مـی‌کننـد. مـی‌رویـد منـزل کسـی از آن شـربت بـه شـما مـی‌دهـد، ایـن شـربت همیشـه یادتـان هسـت. هـر وقـت ایـن آقـا را مـی‌بینیـد یـاد آن شـربت

می‌افتید. هر وقت این شربت را می‌بینید یاد آن آقا می‌آیید، در مبادله. این دوگانگی در اصل یک وحدت است. چرا تا این را می‌بینید، یادتان می‌آید آن هم هست؟ چرا؟ اینها که دو تا هستند! برای اینکه آن رابطه‌ای که اینها با هم داشتند و به شما روشن شده، آن رابطه باقی می‌ماند یعنی توجّه به اینکه این شربت را این شخص با زحمات زیاد و مهارتی، آن دفعه‌ی اوّل درست کرده، بعد این همیشه در ذهن شما هست. دیگر هر مرتبه یادتان نمی‌آید، نباید بگویید که این چیزها را خوب به هم می‌زد، این چیزها که با هم قاطی نشده است.

خداوند هم همینطور است. هر وقت هر چیزی را که فکر کنید، چون می‌دانید مخلوق خداوند است، بلافاصله خداوند یادتان می‌آید. هر کار خیری که ببینید چون می‌بینید مخلوق خداوند است، خداوند هم یادتان می‌آید. در اینجا چیزهایی است که می‌گویند جن از بسم‌الله فرار می‌کند یعنی بسم‌الله که بگویید، دیگر هیچ چیزی غیر از خدا نیست، آنها همه طرد می‌شوند. این است که می‌گویند همیشه بسم‌الله بگویید، برای اینکه چیزهایی که غیر خدا را به یاد شما می‌آورد، از شما طرد می‌شود و بنابراین بسم‌الله را اگر با قاطعیت و با توجّه کامل به معنایش بگویید، همه‌ی اینها یادتان است.

در اینجا یک مطلبی هم هست که پیغمبر غیر از حالاتی که خودش داشت که در خلوت چطوری نماز می‌خواند؟ چه حالاتی داشت؟ اینها برای خودش است ولی خودش را تربیت می‌کردند و خودش، خودش را تربیت می‌کرد برای اینکه آماده بشود که به ما درس بدهد. چطوری این درس را بدهد؟ با همین توضیح که اسم بردن، غیر از یاد است. یاد لازم است بله! ولی اسم بردن یاد نیست. یاد این است که تمام وجودتان محو در فرمان خدا باشد. در اخبار هست سیره‌ی پیغمبر، روش پیغمبر که در یک جا آمدند از پیغمبر سؤالی کردند. گفت: بروید فردا بیایید. به امید اینکه وحی همیشه می‌آمد، جبرئیل مثل دربان دَرِ خانه‌شان بود ولی نیامد. فردا اینها برای جواب آمدند ولی گفت: نمی‌دانم بروید فردا بیایید. باز رفت، همینطور مرتّب تا چهل روز وحی نیامد. روز چهلم وحی آمد، هم جواب آن مطالب را داده بودند و هم اضافه گفته بود (آیه‌ی قرآن، عبارتش یادم نیست) و چرا نام خدا را فراموش کردی؟ پیغمبر خودش روح خدایی در او دمیده بود، آنوقت پیغمبر نام خدا را فراموش کرده، خدا مجازاتش کرده. این برای این است که به ما بفهماند، ما باید نامش را ببریم. ما به آن درجه نرسیدیم که بی‌نیاز از نام باشیم. همین معنا را مولوی گفته که *مثنوی* بدون بسم‌الله دارد، جاهای دیگر ندیدیم بیاید بگوید بِسْمِ‌اللهِ‌الرَّحْمنِ‌الرَّحیم. چرا؟ وقتی پیمانی، قراردادی می‌نویسد، می‌نویسد به نام خداوند. برای اینکه بگوییم آقای مولوی! تو که این را می‌دانی، چرا خودت رعایت نمی‌کنی، اسم این هم استثناء می‌گویند، چرا استثناء نمی‌آوری؟ می‌گوید:

ای بسا ناورده استثناء بگفت  جان او با جان استثناست جفت

چه بسا اشخاصی که «ناورده استثناء بگفت»، برای گفتن نه! در حالی که جانش با جان استثناء یعنی با واقعیت استثناء یکی است و همراه است امّا ما، در درجه‌ای نیستیم که بی‌نیاز از نام باشیم. بنابراین همیشه سعی کنیم هر کاری را با بسم‌الله شروع کنیم تا کم‌کم آن حالات و آن درجات برای ما حاصل بشود که همیشه جانمان با جان استثناء جفت باشد یعنی مثلاً من می‌خواهم چای بخورم، می‌گویم بگذارید سرد بشود بعد بخورم، معلوم نیست عمر باشد. باید بگوییم ان‌شاءالله، اگر خداوند بخواهد. البتّه بعضی‌ها چون این توضیح را توجّه ندارند، مسخره می‌کنند. داستان‌هایی از آن می‌گویند: ملّانصرالدّین که مشهور است داشت می‌رفت به بازار و سوار الاغ بود و پولی هم در پاکتی در جیب داشت که برود چیزی بخرد. یکی به او رفت سلام کرد گفت: سلام گفت: علیک‌سلام ان‌شاءالله. کجا می‌روی؟ می‌روم به بازار ان‌شاءالله. چه‌کار داری؟ می‌خواهم فلان چیز را بخرم ان‌شاءالله. تا با همین وضع رفت و جیب‌بر از جیبش یا از جیب الاغش پول را کش رفت، دید دیگر پولی ندارد که بخرد، برگشت. همان شخص بین راه به او رسید، گفت: رفتی بازار و برگشتی؟ گفت: بله رفتم و برگشتم ان‌شاءالله. بعد گفت: چه‌کار کردی در بازار؟ گفت: آمدند پولم را دزدیدند، دیگر پولی نداشتم که بخرم، همان حرفی که تو گفتی که این پول معلوم نیست باشد، همان حرف عملی شد، لعنت خدا بر تو ان‌شاءالله. بله! این کسی که به لفظ اینقدر مقیّد باشد، اینطور است. لفظ لازم است، به این معنی که اوّلاً در خود انسان ایجاد اعتقاد می‌کند به‌علاوه به دیگران می‌فهماند: که شما اینطور باشید. حالا ان‌شاءالله ما اینطوری باشیم که موجب آن «لعنت بر تو ان‌شاءالله» نباشیم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۷)

**بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)** شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجّاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت‌وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت گزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال jozveh121@ در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.